

THE GREAT rationalist prophets of secularization, both during the eighteenth-century Enlightenment and after, have been proved wrong in at least two respects. First, the secularization of social life has been slower, less complete and less radical than they predicted. Not only has the last king not yet been strangled with the entrails of the last priest; it now looks as if the last king will be transmuted far less excitingly, if at all. And secondly, whereas the thinkers of the Enlightenment looked forward to a time when the superstitious interpretation of human existence embodied in Christianity would be replaced by a rational interpretation of man and nature, what has actually happened is that Christianity-insofar as it has lost its hold-has in advanced industrial communities not been replaced by anything at all. It is not, as the Enlightenment hoped, that the great questions about God and immortality, freedom and morality, to which religion once returned answers, now receive instead a new set of secular, atheistic answers. It is rather that the questions themselves are increasingly no longer asked, that men are largely deprived of any over-all interpretation of existence. They are not atheists or humanists in any active sense; they are merely not theists.

ترجمه

قرائن ثابت کرده‌اند که پیشگامان بزرگ خردگرایی سکولاریزاسی در خلال عصر روشنگری قرن هجدهم و پس از آن، دست کم از دو جنبه در اشتباه بوده‌اند. اولاً، سکولاریزاسی زندگی اجتماعی - در مقایسه با آنچه ایشان پیش‌بینی کردند - روندی کندتر داشته، چندان کامل و رادیکال نبوده است. چراکه نه تنها آخرین شاه همچنان با احشاء آخرین روحانی خفه نشده؛ بلکه همچنین اینک اینطور به نظر می‌رسد که - اصلاً اگر چنین رویدادی حتی رخ دهد - انگار آخرین شاه به نحوی به مراتب کمتر شورانگیز دگرسان خواهد شد. و ثانیاً، در حالیکه متفکرین عصر روشنگری چشم به راه زمانی بودند که تعبیر خرافی موجودیت انسان - که در مسیحیت مجسم شده - به وسیله‌ی تعبیری خردگرا از انسان و طبیعت جایگزین شود، آنچه فی الواقع رخ داد، آن است که مسیحیت - تا جائیکه نفوذ خود را از دست داد - در جوامع صنعتی پیشرفته، با هیچ چیز جایگزین نشد. علیرغم آنچه عصر روشنگری امید داشت، اینگونه نیست که پرسش‌های شگرف درباره خدا و جاودانگی، آزادی و اخلاق - که زمانی مذهب، پاسخ‌هایی جهت آن‌ها ارائه کرده بود - اینک مجموعه تازه‌ای از پاسخ‌های سکولار و خداناباورانه را دریافت کرده باشند. بلکه اینطور است که خود این پرسش‌ها، دیگر بیش از پیش پرسیده نمی‌شوند، و اینکه انسان‌ها تا اندازه زیادی از هر گونه تعبیر کلی هستی محروم شده‌اند. ایشان، خداناباور یا اومانیست - در معنای پابرجای آنها - نیستند؛ بلکه ایشان فقط خداباور نیستند.

¹ این جمله به نویسنده و فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری دیدرو (Diderot) تعلق دارد که "Men will never be free until the last king is strangled with the entrails of the last priest" (انسان‌ها هیچ وقت آزاد نمی‌شوند، مگر آخرین شاه با احشاء آخرین روحانی خفه شود) به این معنا است که "انسان‌ها هیچ وقت آزاد نمی‌شوند، مگر آنکه تمام شاهان و مذاهب از میان روند." (میان روند).